

غزل شماره ۳۳۲

مزن بر دل ز نوکِ غمزه تیرم

که پیشِ چشمِ یمارت بمیرم

نِصابِ حُن در حدِ کمال است

زکاتم ده که مسکین و فقیرم

چو طفلانِ تاکی ای زاهد، فربهی

به سیبِ بوستان و شهد و شیرم

چنان پُر شد فضایِ سینه از دوست

که فکرِ خویش کم شد از ضمیرم

قدح پُر کن که من در دولتِ عشق

جو انجنت جهانم گر چه پیرم

قراری بسته ام بامی فروشان

که روزِ غم به جز ساغر نکیرم

مبادا جز حسابِ مُطرب و می

اگر نقشی کشد کلبِ دیرم

در این غوغا که کس کس را نپرسد

من از پیرمغان منت پذیرم

خوشا آن دم که استغای مستی

فراغت باشد از شاه و وزیرم

من آن مرغم که هر شام و سحرگاه

ز بام عرش می آید صفیرم

چو حافظ کنج او در سینه دارم

اگر چه مدعی پند حقیرم

تفسیر فال

آنقدر درگیر افکار و احساسات دیگران هستی که به اندازه کافی به خودت توجه نمی‌کنی. در حقیقت، تمام تمرکز تو بر این است که به وعده‌هایی که با دوستانت بسته‌ای عمل کنی و این امر ممکن است تو را از توجه به نیازها و خواسته‌های شخصی‌ات بازدارد. در این روزگار پر از غوغا و شلوغی، ضروری است که بیشتر به خودت فکر کنی؛ چرا که تنها با این رویکرد می‌توانی موفق شوی و چالش‌های زندگی را پشت سر بگذاری. با توجه به شرایط دشوار، در نظر داشته باش که باید از توانایی‌هایت بهره‌برداری کنی تا بتوانی گلیمت را از آب بیرون بکشی. هرگز خودت را دست کم نگیر؛ مطمئن باش صدای تو حتی اگر ظاهراً کوچک باشد، به خدایت می‌رسد و او همیشه شنواست. ایمان داشته باش که تلاش‌هایت بی‌پاسخ نخواهد ماند و نتیجه‌ی خوبی خواهد داشت.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)